

# جهانگیر آموزگار چه می آموزد؟

نوشته دکتر فریبرز رئیس دانا

جهانگیر آموزگار، به عنوان مشاور در اقتصاد بین الملل، موجودیت اقتصاد ایران را محضری متحیر بر سر دو راهی ترسیم می کند<sup>(۱)</sup>. آنچنان که، یک راه آن، ادامه عقب ماندگی و واپسگرایی و رشد ناپاافتگی تولید و ثروت و رفاه مادی، و نرسیدن حتی به آغازین مرحله سطح پیشرفت علمی و اقتصادی است و راه دیگر هم گام زدن در مسیر ترقی و همراهی با کاروان توسعه است که گویا بالاخره قرار است زمانی نشانه های خود را بروز دهد. البته اگر ایشان اعلام می داشت که یک مشاور مستقل نیست و همسان با شماری از ما در ایران، که ناگزیر با خواست و اراده خود، از طریق پژوهشگری مستقل روزگار می گذرانیم، مسایل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران را از نظر نمی گذارند البته کار بررسی نظر ایشان ساده تر می شد. یعنی آنوقت باز می رسیدیم به این نتیجه که نظرگاهها و جریانهای متکی به قدرت جهانی و برخوردار از موقعیت ساخته شده و ویژه مثلاً در وابستگی به بانک جهانی- اینگونه به جهانیان القاء می کنند که یا باید راه ایشان را برگزینیم و یا آنها ما را در شمار دشمنان توسعه و نادانان به منافع خویش و رویگردانان از خوشبختی و آگاهی جای می دهند. باز، درمی یافتم که همه ایشان، با هر اختلافی که در سلیقهها و یا سیاستهای فرعی خود داشته باشند، جداً بر سر آنند که هرگونه تلاش برای بومی کردن فرآیند توسعه تمدن از سر خیره سری است. نیز، اینکه دفاع از منافع ملی در روند مبادلات بین المللی، ولو آنکه هر دو از طریق مشارکت فعالانه در زندگی اقتصادی جهانی صورت پذیرد و تلاش برای خوداتکایی، ولو آنکه با هر نوع نفی اندیشه بسته خودکفایی همراه باشد و بالاخره ضرورت ایجاد دولتی مردمی بجای دولت های قشری، برای به عهده گرفتن هر نوع مسئولیت برنامه ریزی غیردستوری و مشارکتهای اجتماعی و توسعه دموکراسی، بی حرف، در رده ضد توسعه قرار دارد.

باری، این نسخه پیمان یکه تاز، در یک کاسه کردن همه گروههای مخالف خود، به رغم پشتوانه علمی و موضعگیری اجتماعی آنها، ید طولایی دارند. ایشان در پنهان کردن نتایج منفی و مصیبت بار سیاستهای اقتصادی خود مهارتی ویژه دارند. آنان در ماستمالی کردن تاوان سنگینی که ملتها باخطر سیستم اتعالی دولتهاشان به این

سیاستها پرداخته اند، دوره دیده اند. آنان در مکتوم داشتن آن زمان ناپیدا که خوشبختیها بالاخره باید نصیب ملت محروم شود و شکاف عقب ماندگی روی به بسته شدن بگذارد استاندند. و آنان در انداختن گناه شکست و ابقای محرومیت بگردن مدیران اجرایی که بخوبی فرامین را فراتر گرفته و یا به فرامین آنها گردن نهاده و یا نتوانسته اند مخالفان را سر جای خودشان بنشانند. سرآمدند؛ بویژه وقتی مدیران و دولتیان نتوانستند این کار را با آرمان ادعایی دموکراسی، که وجه برجسته سیاسی نظریه ایشان است انجام دهند، یعنی با ناز بالشت خواب خوش طرف را خفه کنند.



دکتر فریبرز رئیس دانا

آموزگار در نخستین سطرهای مقاله خود، که بصورت یک حرف آخر، یا به نوعی یک جمع بندی، در انتهای ویژه نامه اقتصاد ایران ظاهر شده است، می نویسد: نوشته های استادان و کارشناسان صاحب نظر در این شماره ایران قاعده... تصویر نسبتاً روشنی از وضع کنونی اقتصاد کشور... به دست می دهد. بنابراین ایشان مواد خام خود را از برخی بررسیهای منعکس شده در منابع ایرانی پیرامون نگرشهای مسئولان کشور بدست می آورد ولی سلاط و چسب کار را از مقاله ها و اظهارنظرهای گرد آمده در همان شماره ایران نامه می گیرد. به گمان من، به رغم ضعف و کم مایگی کلی این مقاله ها و حتی ارائه نظرها و آمارهای نادرست بخصوص در کار هاشم پسران و وحید نوشیروانی<sup>(۲)</sup>، باز شماری از واقعبینها و مندودی تفسیرهای درست و قابل دفاع از مشکلات و «راه بندهای اقتصاد کشور (اصطلاح از ایشان است) در این منابع گرد آمده اند.<sup>(۳)</sup>

اما حرف من، نتیجه گیری ایشان از حیث محتوا هیچ چیز تازه بی ندارد، مگر تکرار دستورعمل هایی که اساساً متعلق به تفکر راست افراطی اند و مایه آنها در سیاستهای اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی

پول و محافل دانشگاهی چون مدرسه اقتصاد شیکاگو و یا نهادهای پژوهشی همدستان با ایشان و واحدهای بزرگ و جهانی صنعتی و مالی نهفته است. دستورهایی که بسته به مورد در بسته بندیهای تازه ارائه می شوند. نگاه کنید ببینید قالب فکری بازارگرایی افراطی و اقتصاد بی مهار و بی اعتنا به مسئولیتهای توسعه همگانی چگونه دائماً لباس عوض می کند ولی بر سر صندلی حساب و کتاب نتایج کار خود در زمینه رشد مادی و توسعه کیفی زندگی انبوه مردم نمی نشیند<sup>(۴)</sup>. باز دقت کنید و دریابید که همه مقاله های مندرج در این شماره از دیدگاهی واحد سرچشمه می گیرند ولی اقتصاد انتقادی یا رشته گرا را بر نمی تابند<sup>(۵)</sup>. فسرقت نمی کند که شماری از آن نویسندگان، با نهادها و مسئولان اقتصاد ایران روابط حسنه دارند. فرق نمی کند که در حالی که پژوهشگران داخلی، با مقاله ها و تفسیرها و تجربه نامه هاشان در دست، حیران مانده اند، ایشان در کنار سایر طرفداران سیاستهای غیرمسئول در برابر توسعه، به رفت و آمد و تشکیل جلسات نصیحت گو- به عالمان داخلی بی خبر و خیالپرداز و شاید هنوز معتقد به توسعه همگانی- مشغول هستند.<sup>(۶)</sup>

برای ایشان امر مهم آنست که گویا مشکل اصلی اقتصاد ایران به مشکل اقتصاددانان و سیاستمداران و روشنفکرانی مربوط می شود که معنای توسعه و پیشرفت را چون ایشان نمی دانند و به «منافع خود» واقف نیستند. گویا این مطلب بسیار ساده بی است که شماری از داخلی ها شیر فهم نمی شوند که نمی شوند. از آن گذشته، کسانی هم از مسئولان به شعارهای «احساساتی و بی ارزش علیه یک مشت لولوی سرخرمن مانند «ابر سرمایه داری»، «امپریالیسم اقتصادی»، «استعمار نفتی» و «توطئه استکبار...» و «غارنگران بین المللی» و... دست می زنند. و این در حالی است که اتفاقاً در کنار ایشان، میل به افزایش تولید و رفاه مادی و مصرف بالا و رشد، به شیوه متعارف اقتصاد، در ایران، بسیار قدرتمند و جان سخت است. معلوم نمی شود که شعارهای آن گروه اول به تمامی عوامفریبانه است یا از دل پاک هم می تواند سرچشمه بگیرد و یا اینکه می تواند بر مبنای استدلال علمی و عقلی بیان شود. استدلال علمی که واقعبینان نیز بکار می گیرد و آنگاه پرسش می کند در این بازار جهان «اگر سود است» چرا به اصطلاح با درویش خرسند نباشد، چرا باید زور و زورمداری حق ایجاد کند چرا به

سمت صلح و درک متقابل از منافع بشری حرکت نکنیم. راستی را اگر زمانی در میانه قرن نوزدهم در جنوب یا حتی شمال آمریکا کسی از ستمکاری شکارگران برده در آن نظام سرمایه‌داری سخن می‌گفت، بودند کسانی که به احساساتی بودن و حرفهای توخالی زدن متهمشان کنند و دشمنان رشد و رفاه بخوانندشان. اما تاریخ توان و پند خود را دارد. بهرحال گویا برای نویسندگان مورد اشاره، اینکه این حرفها از دل چه کسی بیرون می‌آید، تفاوتی نمی‌کند.

نویسنده، این کارها را بی‌هیچ سرسوزنی تفاوت در کنار همبارزه جفاجویانه چه‌گراهای قلم در دست می‌گذارد که به زعم وی، گویا خودشان دچار تعارض اساسی‌اند: از یک سو با مصرف و مصرف‌گرایی سر عناد دارند ولی از سوی دیگر، بر لزوم افزایش تولید،

درآمد نفت (...) بالا رود؛ و آنان که می‌دانند که: «درشد اقتصادی، که در سایه افزایش تولید و ثروت ملی و براساس آزادی‌های فردی در انتخاب راه و روش سرمایه‌گذاری و مال‌اندوزی حاصل می‌شود، متأسفانه همیشه با عدالت و قسط اجتماعی که باید از راه کمک‌های رایگان (سوسید) دولت تأمین شود سازگار نیست.»<sup>(۸)</sup>

### غیرخودبها در کوره اندیشه‌سوزی

این شیوه نگرش قدیمی، همان تقسیم‌بندی جامعه است به دانا‌پایان و نادانان. اما این بار، به نحوی که دانا‌پایان آن همواره جز در راستای اقتصاد نو لیبرال نمی‌اندیشند و هر نوع شعار تأمین منافع اجتماعی توده‌های مردم و لزوم تأمین زمینه‌های واقعی و مادی دموکراسی و

## آموزگار با ساده دلی تفاوت در گرایشهای سیاسی و مبانی اقتصادی و طبقاتی آن را نادیده می‌گیرد

مشارکت همگانی را که گویا شعارهای موهوم نیستند طرد می‌کنند. و اما این نادانان هستند که همه تفصیلهای عقب‌ماندگی را به گردن «سیاست‌های منحط پیش از انقلاب» می‌اندازد. ایشان به همانگونه هم، از «تقدیمه‌داران اخلاک‌گر» دم می‌زنند. به زعم این تفسیرگران هوشمند و موشکاف و آگاه گویا واقعاً در ایران، درآمد و ثروتهای افسانه‌ی ناشی از ساختار ناموزون اقتصاد و ناهم‌ساز با رشد بادوام و معطوف به جمع‌آوری ثروت از راه به‌گدایی‌کشاندن دیگران و از راه کشاندن نیروی اساسی سرمایه‌ی اقتصاد به راستای تمام حیار دلالی و معاملات احتکاری، وجود ندارد. مفسران ما می‌گویند این نادانان هستند که به نادرست به استثمار اقتصادی توسط جهان سلطه‌گر اشاره می‌کنند، و همانها هستند که حتماً نمی‌دانند که فرآیند رشد در یک نظام سرمایه‌داری می‌تواند با عدالت اجتماعی سازگار نباشد.

بر این پایه است که ایشان نتیجه می‌گیرند، همه باید بجای طرح سیاست توسعه همگانی و رشد با یاری باز توزیع و اتخاذ سیاست جهانی نپیوندانها و گسست از مراکز بهره‌کشی و تجارت، در برابر سیاست نولیبرالی نهادهای محافظ‌کار و وابسته به قدرتهای اقتصادی جهانی سر تسلیم فرود آورند. مفسران ما به جای آنکه به روش تعاطی اندیشه آزاد، حول محور منافع توسعه مردمی و با رشد ملی احترام بگذارند و لذا ارزیابی دیگراندیشان را از نظریه و تجربه سیاستهای تعدیل ساختاری بشنوند، خود مانند دشمنان اندیشه‌ی آزاد عمل می‌کنند؛ با هر نیرویی که در راستای سیاست اقتصادی نولیبرالی بانک جهانی کار می‌کند همداستان و

همساز می‌شوند و دیگران را حلف می‌کنند؛ در نهایت هم غیرخودبها را در یک کوره اندیشه‌سوزی جای می‌دهند.

در ارزیابی ساختارهای اقتصاد سیاسی توسعه، گروهی از ایشان، خود، به ضرورت یک فرایند همگانی توسعه فرهنگی و سیاسی و حقوقی و زیر ساختی اذعان می‌دارند. این نیز البته نیاز به یک دولت مردمگرا دارد در چارچوب جامعه مدنی و با پشتوانه بیشترین حضور خردمندان مردم و فرزنانگان. این نتیجه اما لیبرالیسم نو ایشان را نفی می‌کند و به بروز تعارض و نارسایی منطقی در نظرهایشان می‌انجامد. در مقابل، آنها یا باید مانند موج جدیدی که به ایران هم رسیده است اساساً، هر نوع مسئولیت توسعه را نفی کنند و یا از نظر خود دست بشویند و یا راه مسالمت با دولتهای غیر توسعه‌خواه و مستبد و مردم‌کش و وابسته را پیش بگیرند. شماری چنین کرده‌اند. به این امید که با یاری چنین دولتهایی، بازار اصلاح شود و نظام حداکثر سود سرمایه‌داران خصوصی راه به سمت توسعه و دگرگونی در ساختارهای عقب‌ماندگی ببرد.

بهرحال در همین راستاست که وقتی به تنگنای نظری می‌افتند و مجبور به دفاع از نتایج کار خود و فرصتهایی که به امید اصلاح و تعدیل از دست مردم گرفته‌اند، می‌شوند، آنگاه همه کرده‌ها فراموششان می‌شود و به نوع دیگری و از در دیگری برای حلف حریفان خود، یعنی مدافعان منافع مردمی و مصرف‌کنندگان و طرفداران توسعه مستقل همگانی در برابر سود و اثبات بی‌حصر مراکز قدرت، بر می‌آیند. این بار در نهایت بی‌انصافی و با منتهای نیرنگ، طرح مسایل توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی و ضرورت کنترل مصرف و اعمال نظم و کناره‌امدی را به مثابه نشانه‌هایی از ضد توسعه بکار می‌برند. آزادخواهی مانع آزادی تلقی می‌شود! آرزوی بجا و عملی رشد و رفاه به حساب ضد توسعه، اما عوامفریبی کارشناسانه به حساب آرزوهای انسانی گذاشته می‌شود و خلاصه از روی عمد، بد و خوب، نادرست و درست، بیخردی و خردمندی، نیرنگ و صداقت، تسلیم‌شوندگی و دادخواست همه و همه با هم قاطی می‌شوند. از همه بدتر اینکه وجود عنصری از حقیقت و شجاعت که در درک رهبران جهان سوم، با هر انگیزه و ماهیت و شایعه و بهروری، نسبت به ستم جهانی، پدید می‌آید، به عنوان عوامل مخل بر سر راه «توسعه‌ی بی‌که با نخواستن آن، خودبخود خواهد آمد» معرفی می‌شود؛ در ایران، در آفریقای جنوبی، در بوسنی، در کوبا و در هر کجای دیگر. به این حساب واقعاً چه کسی افراطی است و چه کسی واقع‌بین؟ چه کسانی آزادیخواهند و چه کسانی دشمنان آن. کارشناسان بانک جهانی و راستگرایان افراطی یا اقتصاددانان مردمگرا؟

تأکید می‌کنند و لذا اصلاً قادر به درک یکی از درسهای پیش‌پا افتاده اقتصاد یعنی رابطه مصرف و بازار بزرگ با تولید انبوه نیستند. باری نمی‌خواهم در اینجا نویسنده را بکلی پرت از جامعه و اقتصاد و سیاست ایران بدانم یا اینگونه ساده‌انگاری و درهم‌آمیزی ناشایسته گرایشها و امور را از سوی او به فلیج‌اندیشگی خود او مربوط بدانم یا روش وی را ابزاری عمدی، برای تخطئه همه نظرات، جز آنچه از روح تفکر راستگرایی افراطی برمی‌خیزد، به حساب آورم. ولی بهرحال لازم می‌دانم این دو گانگی رفتار و رویکرد را که در میان تمامی رهبران نظری بازارگرایی تمام عیار وجود دارد فاش کنم: آنها در حالی که نظریه خود را از نوع دموکراسی کامل معرفی می‌کنند و انتظار دارند در همه جا با فرصت کافی حضور داشته باشند، مخالفان خود را اساساً مانع تحقق تمام و کمال نظر خود، که البته تنها یک دیدگاه از میان دیدگاههاست، تشخیص می‌دهند. ایشان زیرکانه دستور طرد کامل آنها را که چه بسا اکثریتی محکم و یا اقلیتی قدرتمند به شمار می‌آیند و لازمه وجود تنوع آرا و پیش نیاز جامعه مدنی هستند، صادر می‌کنند.<sup>(۷)</sup>

فقط کمی دقت کنید تا ببینید ایشان چگونه تفکر و نظریه‌پردازی و تجربه آموزشی رایج علمی در حیطه اقتصاد را در ایران به دو گروه متمایز تقسیم می‌کنند: اول، آنانکه نه رشد می‌خواهند و نه توسعه را می‌فهمند و نه درکی از پیشرفت مادی دارند و در عوض فقط به مخالفت با «سودجویی» می‌پردازند و شعارهای توخالی و فریبنده تحویل می‌دهند و مردم را به دریافت و رویگردانیدن ارزشهای مادی و علمی این جهانی فرا می‌خوانند. دوم، آنانکه برآند بایستی درشد تولید ملی به میزان لازم از راه تحصیل منابع تازه‌ای برای جانشینی

باری، نویسنده با ساده دلی تمام تفاوت در گرایشهای سیاسی و مبنای اقتصادی و طبقاتی آن را نادیده می‌گیرد. بجز آن از این واقعیت نیز می‌گریزد که در درون شمار زیادی از گرایشها، بهرحال عناصری از حقیقت و بیان واقعی مشکلات اقتصادی و درمانهای آن-بهر انگیزه که باشد- وجود دارد. اما غیرواقع‌بینانه‌تر اینکه صفت‌بندی اصلی را بین طرفداران جامعه ریاضت‌کش و دور از پیشرفتهای اقتصادی در جهان امروز از یک سو و طرفداران تولید و رشد و بهره‌وری از سوی دیگر معرفی می‌کند. (آیا این از کم سویی چراغ دانش است یا تعمدی در این گمراهی وجود دارد؟) بهرحال نویسنده هرگز نمی‌تواند به طور جدی نشانه‌یی بدست بدهد که مسئولان اقتصادی و سیاسی و مقامهای مذهبی بنا به آنچه اعلام می‌دارند و حکم می‌کنند ذره‌یی از ضرورت رفاه و رشد مادی و مسایل این جهانی طرفه رفته باشند. برعکس نظر غالب و رسمی در ایران این است که دین اسلام دینی است با دو گونه نگرش همزمان: رستگاری آن جهانی با سرمایه‌گذاری معنوی و الهی، باضافه خوشبختی این جهانی با سرمایه‌گذاری مادی و سیاستهای مربوط به مدیریت و توزیع و جز آن-که البته دوامی بسیار بیشتر از اولی جای بحث و اظهارنظر و تفاوت رای از حیث سیاستها و هدفهای عملی و گرایشهای واقعی و سوابق امر دارد.<sup>(۸)</sup> به این ترتیب یک بار دیگر با خواندن دوراهی ترمیمی جهانگیر آموزگار، که رای خود را بر پایه گزینش و دست‌چین نظرها و تبلیغات موجود در ایران، برای قرار دادن در پشت دو پنجره از پیش پرداخته خود صادر می‌کند، درمی‌یابیم که چرا صفت‌بندی او، هم نادرست و هم جهت‌گیرانه است:

«راه اول، با بالا بردن انگیزه تولید و سرمایه‌گذاری می‌تواند نیازهای فراوان اقتصادی جمعیت فزاینده کشور را تا حدی جویبار کند. راه دوم، یعنی بی‌اعتنائی به عوامل بازدارنده توسعه اقتصادی بدون شک رکود یا حتی پس‌رفت اقتصادی زیانباری را در پی خواهد داشت و درآمد سوانه را بیش از پیش کاهش خواهد داد.»<sup>(۹)</sup>

ولی به دنبال این حکم نخستین، ایشان شروع می‌کند به بیان اینکه همه شعارهای مربوط به عدالت اجتماعی و همه کم توجهی‌ها به بخش خصوصی (آنهم بخش خصوصی ایران در وضعیت فعلی) از مقوله راه دوم بشمارند. به نظر ایشان حتی سیاستهای کنترل توزیع درآمد و مأمور داشتن یک دولت مقتدر مردم‌گرا و البته که من نمی‌گویم دیوانسالاری فرسوده و ناتوان و

فرورفته در منافع مادی فردی اعضای آن-برای ایجاد شرایط رشد همگانی، به راه دوم می‌رود. اما مسئولیت‌گریزی و روش بازارگرایی افراطی بی‌توجه به آثار و تجربه‌های منفی در همه جهان راه اول را خواهد پیمود.<sup>(۱۱)</sup>

گرچه نویسنده تا حدی-که البته بستگی به هم معیارهای نظری و هم معیارهای قابل تحقق دارد-به

خودکفایی در کارهای اساسی و... حفظ محیط زیست از یک سو و تأمین نیازمندی‌های اساسی مردم مانند مسکن، خوراک، آموزش و پرورش از دیگر سو دست به مداخله بزند، پنهان‌بندار<sup>(۱۲)</sup>.

گرفتاری ایشان در این نیست که در اینجا با اعمال قدرت، در برابر رشد آزادوار انسان، توسعه اجتماعی و اقتصادی ایجاد زمینه‌های اعتلا و ارتقای همگانی، موانع ساختاری پدید می‌آید و یا تقویت می‌شود. همانگونه گرفتاری ایشان این نیز نیست که عوامل داخلی بازدارنده توسعه، در کنار و در واقع همراه با عوامل خارجی کار می‌کنند. و دو نمونه آن، یکی، سقوط رابطه مبادله بخاطر کارکرد انحصاری قدرتهای اقتصاد جهانی است و دیگری سرکوب و یا به اتزواکشاندن فرهنگی همه جریانهای معتقد به توسعه ملی غیرانفعالی از طریق همکاری مستقیم و غیرمستقیم با همه جریانهای سلطه، تا آنجا که با منافع سرمایه‌داری مسلط غرب همساز است. بهرحال برای نظریه پردازان اقتصاد بازار آزاد افراطی چه باک که این عوامل حقوق بشر را نادیده می‌گیرند و موانع تحقق دموکراسی انسانی امروز می‌شوند. در دیدگاه ایشان موانع داخلی توسعه از آنرو موانع توسعه‌اند که با گرایش بازارگرایی افراطی سر ناسازگاری دارند، بهر اندازه هم که باشد.

### این چه شیر بی‌یال و دم و آشکمی است؟

در این دیدگاه، و چنانکه در مقاله‌های مندرج در ویژه‌نامه نیمه آمده و بنیای کار ایشان قرار گرفته است<sup>(۱۴)</sup>، گناه شکست برنامه‌های تعدیل اقتصادی، نه به گردن خود این سیاستها و محتوای آنها و بی‌توجهیشان به ساختارهای اقتصادی و به ضرورت‌های توسعه همگانی، بلکه صرفاً به گردن مدیرانی است که اجرای آنرا برعهده داشته‌اند و یا به گردن منتقدان و یا احتمالاً دولت‌های ناسازگار با این سیاستها

است. انگیزه و ماهیت واقعی این دولتها، هرچه که باشد. واقعاً جای پرسش دارد که این دیگر چگونه جامعه باز با مشخصات بازاری و بخش خصوصی و اجتماعی و سیاسی آن است-که به عنوان جایگزین به ما ارمغان می‌شود و این چه شیر بی‌یال و دم و آشکم است که بر بدن زخم خورده ملت ما خالکوبی می‌شود که در آن هر نوع اظهارنظر و انتقاد و ارائه طریق متقابل در برابر تسهیدهای شکست خورده یا غیرقابل قبول بانک جهانی، ابتدا عامل شکست و عقب‌ماندگی و بعد هم به عنوان ریشه آسیبهای اجتماعی و سیاسی و در انتها هم

# ایران نام

مجله تحقیقات ایران شناسی

ویژه اقتصاد ایران	
زیر نظر	
جهانگیر آموزگار	
پیشگفتار	هوشنگ امیراحمدی
مقاله‌ها:	وحید نوشیروانی
	محمد هاشم پیران
	امیر باقر مدنی
	جواد صالحی اصفهانی
	پرویز مینا
	فرخ نجم‌آبادی
	محمدقلی مجد
	حمید طباطبایی و
	فرهاد مهران
	جهانگیر آموزگار
	نقد و بررسی کتابچه
	سپروس امیرمگزری
	پیمان وهاب زاده
	سید ولی رضا نصر
	جمعیته، کار و مسئله اشتغال
	اقتصاد ایران پرسر دوراهی
	«نفت، قدرت و اصول» (مصطفی علم)
	«شکست و مدرنیته» (داریوش رجالی)
	چند کتاب تازه درباره ایران و اسلام

سال سیزدهم، شماره‌های ۲-۱، زمستان ۱۳۷۲، بهار ۱۳۷۳

درستی می‌گوید که محدودیتهای زیانبار در مالکیت خصوصی، عناد آشکار نسبت به سرمایه و سرمایه‌داری از سوی بلند پایگان سیاسی، غصب بی‌حد و حصر و خودسرانه دارایی‌های افراد به بهانه‌های بی‌پایه و انگیزه‌کش، تعدد مراکز تصمیم‌گیری، و... هسته‌های مافیایی قدرت و سرانجام بی‌ثباتی قوانین و مقررات بی‌در پی<sup>(۱۲)</sup> در برابر فرایند توسعه مانع‌تراشی می‌کنند، اما در عین حال نمی‌تواند دلخوری خود را از اینکه بنا به اصل‌هایی چند از قانون اساسی دولت وظیفه دارد برای اشتغال کامل، افزایش تولید کشاورزی، رسیدن به

عامل جنایت معرفی می‌شود؟ این چگونه توسعه فعالیت و مشارکت مردمی است که در آن، نعمت میدان دادن به بخش خصوصی را خواهان است ولی نمی‌خواهد معنای ضرورت برخورداریها، امکانات و فرصتهای مساوی و حداقل اجتماعی را بداند و اصلاً حرفش را بشنود.

این چگونه دلسوزی برای جامعه و میهن بر سر دو راهی مانده است که یک راه آن بدون توجه به آنچه که درباره عدالت اجتماعی، بهره‌وری و کارآمدی، نظم، استقلال عمل ملی، صیانت و شرافت، سطح ضروری تأمین اجتماعی و مانند آنها می‌گوید و مداخله‌های غرب و آمریکا و اسرائیل را خطری برای فرایند توسعه می‌شمارد، صرفاً به مثابه نظام ریاضت‌کشانه و سد پیشرفت معرفی می‌شود؛ ولی راه دیگر فقط به این دلیل که نتوانسته است با تمام قدرت، هدف و سیاست‌های

در تلاش برای انجام آن راهی نادرست پیش گرفته شود. وی به درستی اضافه می‌کند که مقداری از سوسیدهای که به مصرف بنزین و آب و برق و تلفن و... می‌رسد غالباً با عدالت اجتماعی جور در نمی‌آید زیرا به طبقات مرفه متملق می‌گردد و ایشان باز به خوبی اشاره می‌کند که عدالت اجتماعی زمانی تحقق می‌یابد که با **بالارفتن کارایی نظام اقتصادی**، تولید بیشتری نصیب کشور گردد و دولت با گرفتن مالیات کافی از گروههای پردرآمد بخشی از عواید غیرنفتی خود را از راههای مستقیم و آشکار به بهبود وضع **بینوایان و آسیب‌دیدگان** تخصیص دهد. اگر ما به ایشان بگوئیم که استدلال و تجربه‌ی در دست داریم که چنین نظام مالیاتی می‌تواند کارآمدتر عمل کند و به کارآمدی نظام سرمایه‌گذاری بینجامد، ایشان تحمل نمی‌کنند و ما را ملحد می‌گیرند. اما

## مگر در نظام سرمایه‌داری جهانی فقط تشکیل قدرتهای

### انحصاری خریدار مواد اولیه و فروشنده تکنولوژی مجاز است؟

بانک جهانی را به جلز ببرد، تحقیر می‌گردد. اگر چنین باشد، پس حق داریم نگران باشیم که در آینده هر کوششی برای جا انداختن اندیشه توسعه همگانی و اعطای فرصتها به مردم، نه به عنوان پیش شرط، بل به عنوان امر ماهوی دموکراسی، و هر اندیشه متمایل به توزیع عادلانه‌تر درآمد، نه به مثابه مرحمت بلکه به عنوان ابزار توسعه انسانی و مادی، با خوردن انگ «چپ مکلاه» در کنار پرهیزکاری مخالف پیشرفت، سرکوب شود. اما باید بیش از این نگران باشیم که سالها تجربه و نسابودی منابع و درجا زدن و گسترش شکاف عقب‌ماندگی در همه جای جهان زیر لوای سیاستهای نولیبرالی پرورواننده شده در مکتب‌های مافیایی دانشگاهی چون دارودسته شیکاگو (۱۵) در میهن ما نسابیده گرفته شود. در واقع اتهامها و خلط مبحث کردنهایی از این دست، که امروز با آن روبرو هستیم، چیزیست در همان ردیف ترور اندیشه و حذف فرهنگی که سالها از ناحیه چپ رسمی جهان به رهبری بوروکراتهای شوروی در این سرزمین بر صاحبان اندیشه‌های دموکراتیک و طرفداران آزادی و استقلال و توسعه همگانی روا می‌رفت.

جهانگیر آموزگار، ناگفته نمی‌گذارد که (۱۶): عدالت اجتماعی و کاستن از اختلافات طبقاتی به خودی خود هدف ارجمند و شریفی است که ناپستی از دید سیاست‌گزاران پنهان بماند و یا دست کم گرفته شود. (و البته از نظر من نگارنده این نه تنها هدف که هم چون ابزار است، جزئی از کلیت یک مجموعه سیاست‌گذاری است برای رسیدن به رفاه و توسعه و کارآمدن انسانی) (۱۷) ولی اثرات زیانبار این هدف هنگامی پدیدار می‌شود که در تفسیر آن سفسطه به کار آید و یا

ما، که عدالت و اعطای فرصتهای برابر را عنصر جوهری آزادی می‌دانیم و از توسعه برداشتی همگانی داریم و آنرا لزوماً همان انباشت سرمایه به هر شکل و از هر راه و در هر دست که ممکن باشد یکی نمی‌دانیم، تفاوتی نمی‌کند.

### آموزگار و جبهه دشمنان پیشرفت

بهر تقدیر، هم از حیث نظری و هم در چارچوب کارشناسی و عملی می‌باید ایشان خود را برای وارد شدن به بحث تازه‌ی پیرامون آنچه که «هدفی ارجمند و شریف» دانسته‌اند آماده کنند. ایشان بطور تلویحی در برابر سه نظام اقتصاد توحیدی بنی‌صدر، اقتصاد چپ‌گرایی میرحسین موسوی و نظام کج‌دار و مریز دولت فسملی، گسروههای تازه نفس مرکب از آزادی‌جویان، نوآوران و طرفداران خصوصی‌سازی و مخالفان بخش دولتی دست و پا گیر را (و البته به نادرست ایشان در این میان به وجود یک بخش تعاونی قدرتمندتر از بخش خصوصی در ایران اشاره می‌کنند) (۱۸) حلال مشکلات ناشی از نارسایی منابع و ناکارآمدی مدیریت دولتی می‌دانند. در واقع ایشان همه افراد گروههای مخالف این «تازه نفس» را (و از جمله مثلاً صاحبان اندیشه اقتصاد مبنی بر خرد برنامه و آگاه‌آمیز و ضرورت خرد بازار را) در یکجا جمع می‌کنند و مانع و دشمن و رویگردان از توسعه می‌دانند. ایشان توجه نمی‌کنند که این گروههای تازه نفس چگونه خودشان، همان از نفس‌افزاده‌های برنامه و طرحهای دولتی و نهادهای قدیمی و مدیران سابق و اسبقند که حال به ضرورت زسانه راه دیگری را می‌جویند و در جستجوی خودشان برآمده‌اند. بی‌تردید، چنانکه نشانه‌ها نشان می‌دهند، فردا نیز باز و به اقتضا تغییر سیاست می‌دهند. ایشان عمدتاً زنده‌کننده بخش خصوصی مورد نظر کارشناسان بانک نیستند، و آقای آموزگار نیز بهتر است از هول ایشان به دیگ داغشان که بارها، بی‌وفایی خود را به تعهدات مردمی که سهل است، به فرایند رشد نسبتاً با دوام هم نشان داده‌اند، نیفتند. این سراب فریبتان می‌دهد، و هشدار که «غول بیابان بفریبد به سرایت».

ایشان نسبت به تکلیف شناخت واقعی موانع ساختاری-سیاسی و طبقاتی و فرهنگی-توسعه‌ی اعثا می‌مانند. آنگاه، تمامی صاحبان‌مصابیل به حمایت از نیروی کار و ارزشهای تولیدی ملی و کنترل مصرف نالازم و وارداتی به نفع انباشت مؤثر اجتماعی و به نفع برنامه حمایت از مصرف‌کننده و نیز خواستاران اتخاذ سیاست بازرگانی خارجی سنجیده و غیر رها و بالاخره حامیان منابع تمام‌شدنی و محیط زیست داخلی را، در یک کلام، در جبهه دشمنان پیشرفت جا می‌دهند. واقعاً علت چیست؟ وقتی خود ایشان در سیاست توزیع عادلانه‌تر، هدفی شریف و در کارآمد کردن منابع

ضرورتی مهم را تشخیص می‌دهند؟ چرا ایشان از ساختار و کلیت نظام اقتصادی که در واقع هم بخش خصوصی و هم بخش دولتی- با بخش تعاونی واقعی ضعیف- جزیی از آن هستند غافل می‌مانند؟ مگر این دولت، خود در راستای خصوصی‌سازی گامهایی بلند با هدفهایی حجیم را بر نداشت؟ مگر بخش خصوصی واقعاً موجود از طریق شرکت در انتخابات مجلس و بدست آوردن اکثریت کرسیها و از راه همکاری با نهادها، خرید و فروش و پیمانکاری دولتی، شرکت در فرایند تشویق صادرات و سودهای کلان ناشی از آن- به امید تبدیل اقتصاد ایران به یک اقتصاد صنعتی صادرکننده- و یا از راههای دیگر شرکت نکرد؟ مگر این بخش خصوصی جز ادامه راهی را که تاکنون بطور موفقیت آمیز، به زعم خود، پیموده است خواستار است و جز در یک ارتباط سیستمی و در چارچوب منافع خود، یعنی دستیابی به سودهای فوق‌العاده و آسان و انحصاری- مگر آنکه ساختارها در خلاف جهت چنین منافعی دگرگون شوند- به تشکیل یک دولت خودی

اقدام خواهند کرد؟ اگر هدف یک نیروی اجتماعی خاص که می‌تواند سوگیری و ماهیت دولت را تحت تأثیر قرار دهد، کماکان دستیابی به سودهای کلان صادرات، بی‌توجه به آثار منفی و بازدارنده آن بر اقتصاد باشد، و اگر هدف آن همانا صادرات منابع، کالاهای مورد نیاز مردم (و تحمیل تورم) و کالاهایی با ارزش افزوده اندک (و مستلزم، کارآمدی انبوه نیروی کار) باشد، آنگاه نتیجه سیاست تعدیل ساختاری می‌تواند همان نتیجه قبلی باشد: خروج منابع و کالاهای مورد نیاز داخل، بی‌بازگشت ارزشهای حاصل از آن و بی‌گسترش زنجیره تولید صنعتی. اما سیاست مهار و هدایت است که می‌تواند سرمایه‌ها و نیروی کار را به راستای تولیدی بهرور و خوداتکایی با دوام بکشاند و این، هیچ، از عهده میل داوطلبانه و

ایستادگریهای بخش خصوصی در جستجوی سود و خوینگر شده با بسی مسئولیتها، تنبلیهای ذهنی، بسی ابتکاریها، ترسها، زد و بندها، بسی اخلاقیها، قانون شکنیها و ارتشاهای جامعه ستیزیها و خودپرستیها در دل جامعه‌یی که فاقد حمایت خودی و مهار دموکراتیک است، بر نمی‌آید.

راستی را که موضوع فقط از اشتباه آثای آموزگار که گمان می‌کنند یک بخش خصوصی نجات بخش اقتصاد، با فرهنگ ناب بورژوازی اش حی و حاضر در آن گوشه نشسته و منتظر باز شدن و بازماندن باز هم بیشتر (بیشتر از این ۷۶ سال) دروازه‌هاست و منتظر آنکه دستش در کارش هرچه بازتر باشد و دولت خودش را هم تشکیل بدهد، ناشی نمی‌شود. موضوع هم چنین از این ناشی می‌شود که ایشان تصور درست از موانع ساختاری توسعه اقتصادی ایران ندارند. و به همین انگیزه هم مانند دیگر هم پندارهاشان،

نظرات اقتصاد انتقادی و توسعه سیستمی را خواسته و ناخواسته از تمامی روح اندیشه و تحلیل خود جدا می‌سازند و حتی دشمن می‌گیرند. ایشان گمان می‌کنند راهبرد توسعه اقتصادی همان خصوصی‌سازی، بی‌هیچ مانع و رادعی است و گیریم طی طریق تا ۱۰ یا ۲۰ سال (یا کسی چه می‌داند، چندین سال دیگر)، و این خود بخود اقتصاد کشور را صنعتی می‌کند. شکست تجربه گذشته گویا به این دلیل بوده است که اقتصاد و جامعه و مردم هنوز بقدر کافی قربانی نداده‌اند. گویا نباید در فرایند تعدیل ساختاری به نسخه بانگ جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اخلاقی پدید می‌آمد: حرفهایی هستند که همگی مانع کارکرد بلامنافع سیاستهای تعدیل ساختاری، یعنی همان بازارگرایی افراطی محسوب شده‌اند. حرفهایی چون: لزوم توسعه اجتماعی، عدالت اجتماعی، حمایت از مسایل ملی، حفظ ارزشها و خرد برنامه‌ریزی برای رشد زیر ساختی و تکنولوژیکی، ضرورت جامعه مدنی و دموکراتیک، دارای تأمین



اجتماعی و رشد روحیه یاریها و مسئولیتها، ارتقای فرهنگی و ایجاد فرصت برابر برای مردم از حیث آموزش و بهداشت و از حیث حقوق اجتماعی، کارآمد کردن دولت از طریق مشارکت همگانی (از جمله با شرکت مخالفان اندیشه ایشان) ضرورت کنترل دروازه‌های خارجی در برابر رقابت کشنده انحصارها، سیاستگذاری و برنامه‌ریزی برای اثبات سرمایه کافی و کارآمد و برای جایجایی درآمدها، اتخاذ سیاستهای مالیاتی مناسب، روش بازرگانی خارجی حمایتی با توجه به تجربه‌های منفی مربوط به افت کیفیت تولید داخلی و تبیل و وابسته شدن صنایع به کمک‌های بی‌پایان. اما دست کم از نظر ما هیچ نشانه‌یی در تجربه‌های اقتصاد ما بدست نیامد که نشان دهد ادامه قربانی دانهایی که بصورت فشار وامهای خارجی، تورم و کمیابی، بیکاری و حذف حمایتهای اساسی و اجتماعی ظاهر شدند،

می‌توانند راه به پیروزی برند.

### ما حق داریم بدبین باشیم

حال البته من متوجه شده‌ام که بجز ایرادهای متعارف وارد شده به مخالفان تعدیل ساختاری و آنان که نتایج مصیبت‌بار این سیاستها را نشان می‌دهند، سبک تازه‌یی از حذف اندیشه نیز به میدان آمده است: جمع کردن همه بصورت مصنوعی در کنار جریانهایی واقعی یا فرضی که گویا از اصل و اساس خواهان توسعه نیستند وگرنه بر همه چیز چشم می‌بستند و از انتقاد دست می‌شستند تا سالهای دیگری نیز بگذرد. ضمناً کاش این نظریه‌پرداز محترم توجه داشتند که متوقف شدن برخی از سیاستها و یا نارسا درآمدن آنها در ایران ناشی از انتقادهای و اظهارنظرهای ما نیست، که بهر حال باید بدانید که چه سخت و محدود بیرون می‌جوشد، و چه بسا بی‌اعتنا می‌ماند و واکنشی نادلچسب می‌یابد و کارشناسان عاقبت اندیش را به هراس و می‌دارد. از قضا، اتخاذ آن روشها، از آغاز بدون توجه به هشدارها و تحلیلهایی از این دست بوده و در واقع با همسویی هرچه بیشتری با کارشناسان بانک جهانی و همفکران نویسنده صورت گرفته است.

این را واقعاً نگاه متصفانه به سیاستها و روشها و مدیرتهای داخلی بخوبی و روشنی نشان می‌دهد. در واقع فشار بیش از حد بر مردم و اعتراضها و انتقادهای ایشان و ناامیدی کلی که در همه جای جهان نسبت به اینگونه روشهای افراطی پدید آمده است، مابه نارسایی درونی و در نهایت تغییر جهت موقت یا پایدار سیاستهای منزور بشمار می‌آیند. گرچه، می‌دانیم ریانندگان انگورهای این تاکستان بلا دیده و بی‌دروازه، در کمین‌اند و عنقریب، با فروکش کردن سر و صداهای باغداران، باز حمله‌ور خواهند شد. تا سیاستهای توسعه، ساختاری و مردمگرا نشوند،

سیاستهای تثبیت و تعدیل، همچنان آونگی بی‌اثر ولی در واقع آسیب‌رسان و بازدارنده خواهند بود و فرصتی بدست صاحبان ناز پرورده سودهای فوق‌العاده.

باری، به گمان ما نیز، آنچه جامعه ما اکنون بدان نیاز دارد نفی دانش و فرهنگ و تجربه و دورماندن از تلاشها و پیوندهای جهانی امروز نیست. به اعتقاد ما نیز اگر مصرف نباشد تولید به چه کار می‌آید؟ و ما نیز برآنیم که تا آنجا که خرد اقتصادی مجاز می‌دارد باید به سمت تولید انبوه برویم. اما، ما بر آن نیستیم که فقط با گفتن اینکه «تولید انبوه و رفاه مادی در چارچوب دانش امروز بشر متأسفانه از راه دیگری [بجز نظام سرمایه‌داری] بدست نخواهد آمد» تکلیف خود را، به مثابه اقتصاددانانی مسئول انجام داده‌ایم. بله نظام سرمایه‌داری یک واقعیت تاریخی جهانی است. اما صدور یک تفسیر واحد و یک شیوه مشخص که از مرکزیت قدرتمدارانه

این نظام، آنهم بی توجه به منافع متعارض و نامتعارض مردم در این دنیای پیچیده و در حال تغییر، بیرون می‌جوشد و وابستگی انفعالی به مراکز قدرت در مدارهای زندگی اقتصادی پدید می‌آورد و هرچه بیشتر از مسئولیت توسعه همگانی و اجتماعی دور می‌ماند، مورد قبول ما نیست. مگر واقعاً در همه جا، مثلاً فرانسه یا سوئد یا هند همه نشسته‌اند و گوش به فرمان نمایندگان رهبران مدعی ایالات متحده در گات و سازمان ملل و صندوق بین‌المللی پول می‌دهند. مگر در نظام سرمایه‌داری، حقوق دموکراتیک توده‌ها و حقوق صنفی نیروی کار و اتحادیه‌های حمایت از مصرف‌کننده و تعاونیها و برنامه‌های رشد و مهار و هدایت وجود ندارند، حتی مگر خودکبیز یا کسانی چون گونامیردال، و دیگران

می‌توانند آنرا از دست صاحبان سود و سرمایه، که بنا به ماهیت نمی‌توانند در راستای منافع جمعی ملت‌های عقب‌مانده و دور دست بیندیشند، خارج کنند. ما حق داریم نسبت به توان و نیت سرمایه‌داری‌های خصوصی و مشارکت سرمایه‌گذاری‌های جهانی، با همه ضرورتها و تأثیرهاشان بر فرایند رشد، بدبین باشیم و لگام گسیختگی آنها را برای هدفهای توسعه اجتماعی و همگانی و برای تلاش کاستن از شکاف عقب‌ماندگی اتیوه مردم زرتیاری بدانیم. ما حق داریم بگوئیم که ارزش انسان و شرافت و آزادی او برتر از هر چیز است. و لذا ما حق داریم سیاست دوگانه رهبران سرمایه‌داری غرب را زشت و ستگرانه بدانیم. سیاستی که وقتی پای منافعتش در میان است به نابودی حقوق بشر و هتک

## ما حق داریم بگوئیم که ارزش انسان و شرافت و آزادی او برتر از هر چیز است

در این نظام سخن نگفته‌اند. مگر در نظام سرمایه‌داری جهانی فقط تشکیل قدرتهای انحصاری خریدار مواد اولیه و فروشنده تکنولوژی و تجهیزات سرمایه‌ی مجاز است. مگر ما نباید بتوانیم قیمت نفت را با استفاده از قوانین عرضه و تقاضا و با مطرح کردن محتوای ارزشی و ارزش استفاده‌ی آن در مقابل انحصارهای فروشنده کالاهای صنعتی، دستکم برای جلوگیری از سقوط رقت‌بار ارزش نسبی صادراتیمان بالا ببریم. مگر در نظام سرمایه‌داری مالیات وجود ندارد. مگر ما نمی‌توانیم با سیاستهای مالیاتی لازم در هدایت سرمایه‌ها و در جهت تأمین نیروی رشد مداخله کنیم. زمانی سخن گفتن از مالیاتهای تصاعدی برای برقراری نظام عادلانه توزیع درآمد و ثروت در یکی کشور هراس آور بود. ولی دیدیم که کشورها از این راه به رفتارهای عادلانه‌تری از آنچه بازار و اقتصاد بی‌مهار واقعاً می‌توانست انجام بدهد، دست یافتند. حالا نیز زمان برای طرح مالیاتهای جهانی به نفع توسعه مناطق عقب‌مانده بر بنیاد ارزشهایی که از این سو به آن سوراخ یافته فرا رسیده است. حالا نیز زمان برای پاس و حرمت داشتن حاکمیت ملتها در حفظ ارزش منابع زیرزمینی پایان پذیر فرا رسیده است. حال نیز کشورها حق دارند در داخل سازمانهای جهانی، مانند گات مانورهای خود را برای استفاده از فرصتهای تجارت افزایی توأم با رشد زنجیره‌های صنعتی داشته باشند و تجارت آزاد را که تجارت افزایی نامطمئن و رشدی نامطمئن تر را در بر دارد محدود کنند.

کشورها می‌توانند و باید حربه‌های خطرناکی چون امنیت غذایی، سرنوشت صلح و جنگ و منابع اقتصادی عظیمی را که در این راه اخیر ضایع می‌شوند، و نیز سرنوشت رشد تکنولوژی را در دست خود بگیرند و تا

نابودی منابع سخت در نوج و وحشت است، به رده آرانها و رده‌بندیهای اجتماعی و انسانی تگاهی ژرف تر بینکنیم.

۱- جهانگیر آموزگار، اقتصاد ایران بر سر دوراهی، ایران نامه بنیاد مطالعات ایران، سال سیزدهم شماره‌های ۱ و ۲ سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۸.

۲- هاشم پسران در مقاله «برنامه‌ریزی و سیاست تثبیت اقتصادی در ایران نامه (مأخذ بالا) در واقع صرفاً به ارائه یک گزارش خبری، بجای تحلیل و ریشه‌یابی، دست می‌زند. در این گزارش که البته سوگیری آن در دید اهل راز به نفع سیاستهای بانک مرکزی در دوره ریاست عادل و سیاست نرخ شناور، جای انکار ندارد، از مسئله اقب بهای نفت در بازار جهانی بسیار خونسرد و بی‌تفاوت می‌گذرند. ایشان البته در بررسی دیگری مسئولیت سقوط جهانی بهای نفت را تنها بر عهده روش مقابله با یکدیگر و در چارچوب تعادل تئوری‌بازها در اوپکد. و البته امری طبیعی- تلقی می‌کنند و سیاستهای معطوف به افزایش سالانه بهای نفت متناسب با افت ارزش جهانی پول و کاهش احتمالی ذخایر را نادرست می‌شمارند. به این ترتیب فشار و همکاری در جهان صنعتی برای پائین آوردن رابطه مبادله به زبان ایران در بحث ایشان نه تنها جایی ندارد، به نوعی هم توجیه می‌شود. در چنین شرایط آسیب‌پذیری کشور از بازار جهانی نفت، ایشان، البته تمهیدهایی را هم که موجب بالا بردن درآمدهای صادرات غیرنفتی و اخذ وام از خارج می‌شود، همانقدر طبیعی می‌پندارند (ولو آنکه با افزایش فشارهای داخلی و از جمله تورم و بیکاری و افزایش محرومیت و ناکارآمدی صنایع همراه باشد)

در توضیح علت افزایش شکاف بین نرخ بازار آزاد و نرخ شناور بانک- چیزی که هرگز ریاست بانک مرکزی، به پشتوانه مشاوره‌هایی همانند مشاوره آقای پسران و سایر هم‌اندیشان، تصورشان را نمی‌کرد- آقای پسران به ساختار ناموزون اقتصاد و ضرورتهای مهار بنیادین آن کاری ندارد. ایشان با ذکر اینکه اول کار چنین شکافی موجود نبود (برای یکی دو ماه) ولی بعد به دلیل کسری موازنه پرداختها و ناتوانی دولت در پرداخت بدیهیها، پدید آمد در واقع حرفی در حد کرامات شیخ معروف عرضه می‌دارند (صفحات ۸۵- ۸۳). مانند اینکه بگوئیم فلان کارخانه تحت مشاوره‌ی که قرار بود قرض بگیرد و مدتی هم کالاهای خود را ارزان بفروشد تا بعداً به تعادل برسد و سود ببرد، به این دلیل با افزایش منفی فاصله هزینه با درآمد روبرو شد که نتوانست بدهی و بهره آنرا بپردازد و در واقع دچار شکاف زیان شد!

این روش عوض کردن اصطلاحها، در واقع فقط ما را بر روی یک صفحه در پیچ و خمهای ماریج می‌گرداند. ما به این توضیح نیاز داریم که سیاست آزادسازی و نرخ شناور و تشویق صادرات بر بستر کدام ساختار و شرایط اجتماعی کار کرده و می‌کند و چگونه دور تازه‌ی از تسلط بر نقدینگی مهار ناشدنی و نهادینه شده را برای کشتاندن اقتصاد به سمت نگرورزی و بخش ناآشکار پدید می‌آورد. چگونه سیاست تشویق صادرات از طریق تفسیر جهت سوسیدها موجب خروج منابع و کالاها از داخل و افزایش نرخ تورم و کاهش عرضه شده و به رغم ایجاد سودهای کلان، زنجیره‌های تولید صنعتی را به جریان و حرکت

تینداخته و کارآمدی عمومی منابع سرمایه‌ی را پایین‌تر آورده و یا نسبت به آن بی‌تأثیر بوده است.

وحید نوشیروانی (همانجا) در مقاله «سرنوشت برنامه تعدیل اقتصادی» به طرح یک پیشنهاد براساس شناخت خود از نتایج برنامه اول (برنامه تعدیل) می‌پردازد. پیشنهاد ایشان جدا از آنکه یکی از نگرشهای نمایندگی راست افراطی را برای آموزش به دانشجویان من بدست می‌دهد، در این بحث، نشان از دوری غریب ایشان از واقعیت‌های اقتصادی ایران دارد، به رغم شماری از گزارش‌ها که ایشان برای استنتاج در راستای نظر خود، به نادرست، استفاده کرده‌اند. ایشان می‌گویند: «دولت در اجرای اصلاحاتی (در واقع همان تعدیل ساختاری) توضیح از من) که ممکن بود تأثیر منفی کوتاه مدت در توزیع درآمد داشته باشد، بیش از حد جانب احتیاط را رعایت کرده است... دولت به آسانی می‌توانست از اصرار بر توزیع عادلانه چشم ببوشد، بی‌آنکه فشار چندانی بر طبقات کم‌درآمد وارد آید. ایشان که با استفاده از روش شوک درمانی شیکاگویی بیچاندن فلکه فشار را بر مهره کم‌رکتر تجویز می‌کنند، واضح است که نباید حد تحمل نهایی مردم را تشخیص دهد (ایشان کجا، آنها کجا؟) خیلی آسان از وی برمی‌آید که برای موفقیت سیاست تعدیل، روش سرکوب باز هم بیشتر ناراضیان را توصیه کنند.

ایشان بطور کلی نه تنها بی‌اعتنایی خود را به مصرف و رفاه و توده‌های مردم نشان می‌دهند (قابل توجه آقای آموزگار که بی‌اعتنایی به برخورداری و مصرف را آماج حمله خود قرار داده‌اند، ولی حالا باید بداند منظورشان سطح مصرف چه کسانی است) بلکه توجه ندارند که یک جنبه عمده از بحث توزیع درآمد به امر انحراف‌های ساختاری در سرمایه‌گذاریها و ناکارآمد کردن آن در فرایند رشد صنعتی مربوط می‌شود و نه فقط به دلسوزی برای محرومان، که تازه شماری از اقتصاددانان مکعب راست افراطی نیز آنرا ننگ و عار و احساسات‌گرایی می‌دانند. من در مقاله‌ی که برای انجمن اقتصاد خاورمیانه به دانشگاه بوستن فرستادم نشان دادم که چگونه روش‌های تورمی و تورم انتظاری به توزیع ناعادلانه‌تر درآمد و آهم به انحراف‌های ساختاری در سرمایه‌گذاری، افت کارآمدی و لذا فقیرا در فرایند توسعه اجتماعی و اقتصادی (در اقتصاد ایران) مربوط می‌شود. (مستأسفانه با آنکه این گزارش به درخواست اقتصاددانان برجسته و دوستانه‌ترین پژوهش‌های داخل ایران از سوی من تهیه و در اختیار نشست سالانه انجمن قرار گرفت و در آنجا با استقبال مطرح شد، ولی نمی‌دانم چرا وقتی به یکی از مجله‌ها برای چاپ راه یافت و متن انگلیسی آن نارضا کننده تشخیص داده شد. آیا شتاب در ویرایش یا شتاب در بیان بی‌برده نظرها، داروان را رنجانده است. من تصمیم دارم خلاصه این مقاله را برای یک مجله اقتصادی بفرستم، اصلاحات و تجدید نظر‌ها که در این پژوهش چند ساله صورت گرفته است به آن افزوده خواهد شد. نسخه انگلیسی را باز اصلاح می‌کنم، تا چه کسی واسطه شود تا بار دیگر این پژوهش (تجدید نظر شده) در اختیار علاقمندان قرار گیرد).

فریبرز رئیس دانا: انحراف‌های ساختاری کارکردی در سرمایه‌گذاریها و سرفت فرایند توسعه ایران در دهه هشتاد مقاله تقدیمی به Middle East Economic Association، در دسامبر ۱۹۹۴. ۳. مثلاً ببینید:

الف) جواد صالحی اصفهانی، نفت و گاز پس از انقلاب، ایران‌نامه، همانجا، صفحات ۱۴۶ - ۱۱۹.

ب) پرویز مینا، ایران و سازمان کشورهای صادرکننده نفت، ایران‌نامه، همانجا، صفحات ۱۶۱ - ۱۴۷. ۴. به مجموعه مقاله‌ها در مآخذ زیر مراجعه کنید تا کمی این بازیها و تعمیر چهره‌ها برایتان مرور شود. پال روگن اشتاین (ویراستار)، علیه پانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ترجمه دکتر ناظم رشاد، نشر یادآوران، تهران ۱۳۷۱.

۵. چه تفاوتی در نحوه نگرش، آقایان امیر احمدی، پسران نوشیروانی، محمدقلی مجد و فرخ نجم‌آبادی در موضوع راه بیروزی نهایی که برای همه اقتصادهای کم توسعه جهان وجود دارد (یعنی نولیبرالیسم) می‌توانید تشخیص دهید؟ ۶. شماری از نویسندگان این شماره ایران‌نامه، همراه با طیفی از کارشناسان اقتصاد داخلی، موفقیت چند سال اخیر را برای ایجاد ارتباط سودمند، مناسب تشخیص دادند. آقای هوشنگ امیراحمدی با وزارت مسکن و شهرسازی و آقای هاشم پسران با پانک مرکزی و مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و توسعه روابط کارشناسانه و مشاوره‌یی دارند. در جلسات تشکیل یافته شرکت می‌کنند و دوستان کارشناس داخلی با ایشان فرامی‌دارند. در این میان، کدام نهاد علمی و پژوهشی محقق به تعاملی آزاد اندیشه‌ها، آمده است و از دوستان برای یک مقابله نظری جدی و گسترده‌سو نه برای سخنرانی یک جانبه درباره مسائلی که خود به‌ویژه‌های ایران سالهاست که جنبه‌های متفاوت آنرا می‌آزمایند و دود چراغ و خون دل می‌خورند. دعوتی کرده است. شماری از کارشناسان رسمی و یا انحصار طلب داخلی ما، از هر فرصت برای دور کردن فکر‌ها از حرسه مباحثات بهره می‌برند و خود با امواج جدید همسو می‌شوند. از جمله می‌توان به آن تلاشهایی که برای ناخوردی نشان دادن کارشناسان دیگرانندش و راسخ ولی خودی نشان دادن شماری از دوستان خارجی بکار می‌رود اشاره کرد. این روش با همه کارآمدی که برای ارائه نظر یک طرفه و بی‌دردسر دارد و به گرفتن پست‌ها و شغل‌های عالی داخلی و خارجی می‌انجامد نباید علاقمندان به سرنوشت میهن را که از راه گسترده‌ترین نظرآموزی‌ها حرکت می‌کنند، خوشایند باشد.

۷. باز به مآخذ شماره ۴ بالا مراجعه کنید. ۸. جهانگیر آموزگار، همانجا، صفحه ۲۴۶. ۹. بی‌تردید نویسنده مواردی را به یاد می‌آورد که در آن دانش اقتصاد مورد بی‌توجهی و حمله قرار گرفته است. اما باید ایشان دیدی همه جانبه را به کار می‌برد تا نظریه‌های اعلام شده‌اش اعتبار کافی می‌یافت. ایشان باید صدها پیام و بحث و اظهارنظر را درباره انضباط اقتصادی، کارآمدی و حذف همان حیف و میلهایی که خود نویسنده نشان‌های منفی نظام تشخیص می‌دهد به حساب می‌آورد. بله در کنار دعوت به صرفه و پرهیز، ریخت و پاش و نادستی و ولخرجی و بی‌حساب و کتابی درکار است. باشد، ولی هیچ نشانی هم در دست نیست که صفت آرایسی قالب‌بندی نظری آموزگار اساسی و درست باشد. حرف من اینست. وانگهی نشانی در دست نداریم که این همه نشانه‌های منفی به دلیل همان سیاست‌های بی‌مهار و حذف نظارت‌به ویژه نظارت «دموکراتیک» به هر نوع که ظاهر شود، بوده است. اتفاقاً به همان دلیل است و از جمله، در میان دیگران، از سوی

کسانی شکل می‌گیرد که امیدهای آینده آموزگار و تازه نفس‌های ایشان به حساب می‌آیند.

۱۰. جهانگیر آموزگار، همانجا، صفحه ۲۲۹. ۱۱. ایشان در صفحه ۲۴۱ مآخذ یاد شده بالا، به‌رمان حکومت را مخاطب قرار می‌دهد و از ایشان می‌خواهد که بجای تکرار شعار کم‌کم به «توده‌های محروم مستعدیده» و «اقتدار آسیب‌پذیر» از راه توزیع درآمد به فکر تولید بیشتر باشند. ایشان به درستی توصیه می‌کنند که نباید به تقویت روحیه کاهلی و گنداپوروری و سفره‌اندازی دست زد. ایشان در دنباله، می‌خواهند که سیاست‌های [اقتصادی] بجای توجه به توزیع به تولید توجه کنند. اما حالا ما از ایشان می‌پرسیم؟ صرفنظر از اینکه مخاطب ایشان کیست و در همه دنیا البته بجااست که روحیه کار و مسئولیت جای تنبلی را بگیرد آیا واقعاً در ایران و خیلی از نقاط جهان سیاست تولید بی‌همکاری و همسازی سیستمی سیاست توزیع امری عملی و واقعگرایانه است؟ مگر تولید، به منابع مالی احتیاج ندارد. مگر منابع مالی در اختیار گروه‌های دلال صفت و تئیل-همانها که باید آموزگار از ایشان بیزار باشد- نیست. مگر ساختار اقتصادی موفقیت ایشان را تقویت نمی‌کند. مگر بدون اعطای امکانات برخورداری و فرصتهای مناسب به همگان، امکانات رشد همگانی و زیرساخت‌های اجتماعی توسعه فراهم می‌آید؟ در واقع آن دانش اقتصاد پیشرفته که ما می‌شناسیم، پاسخش منفی است. پس اگر ایشان با ما صحبت کنند پاسخ خواهند شنید، که سیاست توزیع، بدون تقویت روحیه تنبلی و وابستگی به ویژه در سرمایه‌داران نامولد و کارشناسان نان به نرخ روز خور، همراه و لازمه سیاست تولید است.

۱۲ و ۱۳ - جهانگیر آموزگار، همانجا، صفحه ۲۳۱. ۱۴. وحید نوشیروانی، سرنوشت برنامه تعدیل اقتصادی، ایران‌نامه، همانجا. ۱۵. در ایران برای شناساندن چهره واقعی این دار و دسته کارهایی منتشر شده است. کاش برای این منظور فرصتهایی که به حق لازم داریم در اختیارمان بود. در این باره مراجعه کنید مثلاً به:

فریبرز رئیس دانا، دار و دسته شیکاگو، در کم توسعه اقتصادی-اجتماعی، تهران نشر قطره، ۱۳۷۱.

آندره گوندرفرانک، دار و دسته شیکاگو و نامه سرگشاده به میلتن فرید من درباره قتل عام اقتصادی در شیلی، ترجمه حیدری، تهران ۱۳۶۰.

۱۶. جهانگیر آموزگار، همانجا، صفحه ۲۴۳.

۱۷. در این باره قبلاً بحث و تحلیل داشته‌ام. مراجعه کنید به: فریبرز رئیس دانا، انگارایی دیگر در اندیشه توسعه، در کم توسعه اقتصادی-اجتماعی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۱.

۱۸. به کتاب ایدئولوژی و متولوژی اقتصاددانان برجسته ایرانی دکتر محمد علی کاتوزیان که ترجمه فارسی آن در دست چاپ است مراجعه کنید. در این نظر من با ایشان سهم هستم.

۱۹. جهانگیر آموزگار، همانجا، صفحه ۲۳۵. اشتباه ایشان جدی است. فقط ۲ تا ۴ درصد از سرمایه‌گذاری مسکن جنبه تعاونی دارد. تعاونی‌های تولید، به رغم اثر بخشی‌شان، کمتر از ۱ درصد تولید دهقانی را زیر پوشش دارند. تعاونی‌های مصرف بطور کلی ضعیف و تحت سیطره‌اند.